



فرزند بیشتر، زندگی بهتر!

دکتر رضا پورحسین

می‌شود؛ به‌خصوص که ارتباط در مهد و مدرسه تحت یک انضباط آموزشی قرار دارد و عملاً حالت ارتجالی و خودبه‌خودی در تربیت کودک به وجود نمی‌آید.

در دهه‌های گذشته وضع بزرگ شدن فرزندان طوری بود که وقتی بچه‌ای با بچه‌ها بازی می‌کرد، در حین بازی تعامل و ارتباط خوبی با همسالان برقرار می‌کرد. گاهی او با دیگری درگیر می‌شد و گاهی دیگری با او درگیر می‌شد. همین برخوردها و کنش‌ها و واکنش‌ها، بچه‌ها را از نظر تربیتی تنظیم می‌کرد که چگونه عمل کنند و چگونه رفتار خود و دیگران را اصلاح نمایند.

شرایط امروز ما کمتر اجازه‌ی این‌گونه تربیت را به والدین و بچه‌ها می‌دهد که باید برای آن فکری کنیم. ما خانواده‌های بسیاری را متأسفانه خانواده‌هایی که کودکشان در خانه از ارتباط با همسالان خود به‌ویژه برادر و خواهر تنظیم می‌شوند. این کار باعث یک تربیت خودبه‌خودی در کودکان می‌شود که والدین تنها نقش هدایت کلی و نظارت بر رفتار آنان را خواهند داشت. متأسفانه خانواده‌هایی که کودکشان در خانه از ارتباط با یک همسال برخوردار نیست و تنها در مهدکودک با همسالان خود ارتباط برقرار می‌کند، به لحاظ تربیتی تنظیم نمی‌شود.

که یک یا دو بچه دارند، راحت‌ترند. مثالی هم بین خودشان می‌زنند که بچه‌ی دوم و سوم دیگر خودش بزرگ می‌شود. مهدکودک و مدرسه جایگزین «خانه» می‌شوند اگر شرایط و اقتضائات به‌گونه‌ای شود که فرزندان در خانه با همسالان خود و در کنار آن‌ها بزرگ شوند، تنظیم تربیتی بهتری اتفاق می‌افتد. این مسأله که از نظر علمی ثابت شده است، «پیوست فرهنگی» سیاست جمعیتی جدید کشور است.

اگرچه مهدکودک و مدرسه، چنین فضایی را برای تنظیم تربیتی کودکان فراهم می‌کند، اما تحت تأثیر بودن این محیط‌ها از ساختار و انضباط سازمانی معمولاً متناسب با شرایط کودکی که در چهارچوب‌های سازمانی نمی‌گنجد نیست. به همین دلیل بچه‌ها در محیط‌های آموزشی‌گاهی به‌نحو گلخانه‌ای تربیت می‌شوند. بهترین محیط تربیت آن محیطی است که بچه‌ها هنگام خوابیدن، غذا خوردن، سفر و در تمام ابعاد زندگی در آن محیط زندگی کنند؛ یعنی زندگی با خواهر و برادر.

برخلاف آن که می‌گویند هیئت یک محیط بی‌انضباط است، من می‌گویم هیئت بهترین انضباط را در درون خودش دارد، اما انضباطی نانوشته که محل خوبی برای تربیت کودکان است.

البته در گذشته، بچه‌ها غیر از فضای خانه در فضای بیرون خانه شامل کوچه و محله هم به یک تنظیم تربیتی می‌رسیدند. این تنظیم تربیتی در فضاهایی مانند هیئات محله هم وجود داشت و اتفاقات خوب تربیتی در همین جمع‌ها می‌افتاد. هیئت محلی جایی است که بزرگ‌ترهای محل از اطراف می‌آیند و در آن شرکت می‌کنند و بچه‌ها در چنین جمع‌هایی تنظیم محلی می‌شوند.

برخلاف آن‌که می‌گویند هیئت یک محیط بی‌انضباط است، من می‌گویم هیئت بهترین انضباط را در درون خودش دارد، اما انضباطی نانوشته که محل خوبی برای تربیت کودکان است. اگرچه در شهرسازی‌های جدید و وارداتی و فرهنگ شهرنشینی کنونی، این فضای بیرون از خانه تقریباً از بین رفته یا در

حال از بین رفتن است. فرزندآوری، تولید یک ثروت روانی از جمله فواید فرزندآوری، تولید یک «سرمایه‌ی روانی» است.

هر چقدر تعداد افراد منتسب به افراد بیشتر باشد، آرامش آن‌ها در زندگی بیشتر است. این یک اصل روانشناختی است

یکی از نیازهای اصلی انسان که در همه‌ی مکاتب روانشناسی مورد تأکید قرار گرفته، «احساس مولد بودن» است. احساس مولد بودن به انسان آرامش می‌دهد. البته یکی از پروژه‌های مولد بودن فرزندآوری است؛ کارآفرینی اقتصادی، تألیف کتاب و نگارش مقاله، هر کدام می‌تواند به انسان احساس مولد بودن بدهد. اما آن‌چه که در طول زندگی همراه انسان است و به او آرامش می‌دهد، تولید فرزند است. انسان در این وضعیت احساس بی‌پناهی نمی‌کند. از منظر دیگر با وجود فرزندان بیشتر در خانواده، آرامش روانی افراد بیشتر می‌شود و این آرامش روانی در استحکام خانواده تأثیرگذار است. وجود بچه عامل مهمی است در این‌که خانواده‌ها دور هم جمع بشوند.

یک نکته‌ی روانشناختی و جامعه‌شناختی در این مسأله وجود دارد و آن این است که ما فرض بگیریم که از این وضعیت تک فرزندی و دو فرزندی کنونی ۱۰ سالی بگذرد. در این شرایط دیگر بسیاری از واژه‌هایی که ما در محیط خانوادگی استفاده می‌کنیم، برای فرزندان ما وجود خارجی نخواهند داشت. دیگر «برادر» و «خواهر» مفهوم عینی برای فرزندان ما ندارند و تنها یک مفهوم لغوی خواهند بود. پس از گذشت یک نسل، برای مفاهیم خاله، دایی، عمو و عمه و فرزندان آن‌ها هم چنین اتفاقی می‌افتد. در واقع کسانی که اشخاص به آن‌ها منتسب می‌شوند کمتر خواهد شد. در حالی هر چقدر تعداد افراد منتسب به افراد بیشتر باشد، آرامش آن‌ها در زندگی بیشتر است. یعنی احساس این‌که ما قابل اتکا کردن برای دیگران هستیم و این‌که ما به دیگران اتکا داریم به انسان آرامش می‌دهد. این یک اصل روانشناختی است.



فلسفه‌ی تعلیم و

تربیت

فرامرز آژنگ

تعلیم و تربیت به عنوان یکی از شئون اصلی زندگی انسان‌ها نمی‌تواند بی نیاز از فلسفه و مبنا صورت پذیرد. چرا که اساساً هرگونه تربیت و به راه آوری انسان‌ها مستلزم پیش فرض‌های منحصر به فردی از جمله نگاه به انسان، جهان، روح، آفرینش، فطرت و... همراه است. به عنوان مثال اگر نوزاد تازه متولّد شده را بدون فطرت و گرایش ذاتی به خیرات در نظر بگیریم؛ در این‌صورت برای هدایت و پرورش او به سوی خیرات و نیکی‌ها، درمقام مربی راه سخت‌تری را در پیش خواهیم داشت تا حالتی که کودک را به عنوان موجودی درنظر بگیریم که گرایش به خیر و ربوبی شدن با سرشت وی عجین شده است.

لذا هر فعل تربیتی لزوماً بر نوع خاصی از جهان‌بینی همراه است. این جهان‌بینی خاص که به عنوان پیش فرض‌های برخورد‌ها و رفتارهای مریبان مطرح‌اند، در اصطلاح «فلسفه تعلیم و تربیت» نامیده می‌شود.

وزارت آموزش و پرورش در ایران نیز به عنوان دستگاه اصلی متولی تعلیم و تربیت، از قاعده بالا برای اعمال سیاست‌های تربیتی خویش، مستثنی نیست. لذا آموزش و پرورش باید ابتدا تعریف خود از تربیت، انسان پرورش یافته و مفاهیم فلسفی این چنینی را ارائه داده و سپس سیاستهای تربیتی خویش را براساس جهان‌بینی مورد نظر، مبتنی کند.

ای‌اعلم دینے

ممکن است؟

آرشام زاده عبداللہی

به نظر میرسد یکی از پرسش‌هایی که آدمی، وقتی در برابر دعوت انبیا قرار میگیرد، از خود باید بپرسد، این است که «چرا باید این دعوت را جدی بگیرم و به آن گوش بسپارم؟»

گمان میکنم روشن است که کسی این پرسش را میپرسد که میخواهد «دینداریِ خرد-ورزانه» داشته باشد. یعنی یک دینداریِ سنجیده، اندیشیده و از سِرِ تأمّل. اگر کسی در پیِ چنین دینداری ای نیست، طبیعی ست که چنین پرسشی به ذهنش خطور نمیکند.

پس از این که او دعوت انبیا را جدی گرفت، میپذیرد که به آن گوش بسپارد تا از محتوای آن باخبر شود. به زبان خودمانی تر، میخواهد بفهمد «حرفِ حساب» ایشان چیست؟ وقتی با پیام ایشان مواجه شد، به نظر میرسد پرسیدن این سؤال، معقول است که «من چه نیازی به این پیام دارم و چه نیازی به این پیام ندارم؟ از این پیام، چه انتظاری باید داشته باشم و چه انتظاری نباید داشته باشم؟»

اما پرسش مهم تر، گویی پرسش دیگریست: «چرا سخنان انبیا درست/حقیقت است؟ اعتبار معرفتشناسانه ی وحی، چگونه اثبات میشود؟»

یک «دیندارِ خرد-ورز»، به این نکته توجّه دارد که با ذهنی خالی، به دعوت و ندای انبیا گوش نمیسپارد. او از راه عقل، تجربه، تاریخ و… هم دانسته‌هایی به دست می‌آورد که باید ربط و نسبت آنها را با آنچه انبیا به او عرضه کرده اند، بسنجد. یعنی او باید از خود بپرسد که «آیا دانسته‌هایی که از راه‌هایی جز متون دینی به دست آورده ام، در نحوه ی فهم من از متون دینی تأثیر می‌گذارند یا نه؟ اگر آری، به چه نحو؟ چه نسبتی میان یافته‌های انسانی (چون علم و فلسفه و اخلاق) و داده‌های وحیانی وجود دارد؟» خب! فرض کنیم دینداری که از او

سخن می‌گوییم، «مسلمان» است. او، به حکم مسلمانی، به قرآن و سنت پیامبر اسلام (و اگر شیعه باشد، نیز به سنت و سیره ی ائمّه ی شیعه) رجوع میکند تا پیام «اسلام» را از راه این رجوع دریابد.

به نظر میرسد (علاوه بر پرسش‌های پیشین) پرسش مهمّی که او در مواجهه با متونِ دینیِ اسلامی باید از خود بپرسد، این است که کدام یک از منقولات دینی، واقعاً از پیشوایان دینی صادر شده است و اعتبار دارد؟ آیا سنجش اعتبار گزاره‌های دینی، به محتوای آنها مربوط است؟ مثلاً آیا آن مواردی را که در سنجش اعتبار گزاره‌های انشایی متون دینی لحاظ میکنیم، در سنجش اعتبار گزاره‌های اخباری متون دینی هم در نظر میگیریم؟ علی‌الأصول، خود سنجه‌ها و ملاک‌هایی که برای ارزیابی اعتبار متون دینی، به کار میگیریم، تا چه حد معتبر اند؟

پرسش بعدی ای که به نظر می آید، این است که «آیا متون دینی، در القا و انتقال مُراد خود (چه در باب گزاره‌های انشایی، چه در باب گزاره‌های اخباری)، از زمینه و زمانه ی خود تأثیر پذیرفته اند یا نه؟ اگر آری، به چه نحو و میزانی؟»

پرسش‌های دیگری هم جای طرح دارند؛ اما گمان میکنم اینها مهمترین اند.

به نظر میرسد بعضی از کسانی که به پرسش «آیا علم دینی ممکن است؟» پاسخ مثبت میدهند، همه یا بعضی از پیش فرض‌های زیر را درست میدانند:

الف: خداوند وجود دارد. (ممکن است کسی بگوید خداوند، همان «نفیس وجود» است، نه موجودی از موجودات؛ اما این عقیده زیاد رایج و شایع نیست و به همین خاطر از آن درمیگذرم. بدیهی ست که همه ی عقاید نارایج و ناشایع، نادرست نیستند.) ب: خداوند و انسانها، صفاتی دارند که آن صفات، اقتضا میکنند خداوند با انسانها وارد ارتباط زبانی شود و سخن بگوید. پ: بعضی از انسانها، که برگزیده اند، ادعا کرده

اند که خداوند با ایشان سخن گفته است. ت:این انسانها در ادعای خود صادقند و دروغ نمیگویند. ث: یکی از انسان‌هایی که ادعا کرده خداوند با او سخن گفته و در ادعایش راستگوست، محمّد

بن عبدالله(ص) است. به عبارت دیگر، خداوند مُراد و منظور خود را در قالب الفاظی عربی، بر قلب محمّد بن عبدالله(ص) نازل کرده است. ج: کلام خداوند (که مخاطب آن محمّد(ص) بوده است) و سنت پیامبر اسلام(ص) (و در تشیّع، نیز سنت و سیره ی ائمّه ی شیعه)، که حجت و، به لحظ دینی، مرجع معتبر است، مشتمل بر گزاره‌های اخباری و انشایی است. گزاره‌های اخباری به گزاره‌هایی گفته میشود که از واقعیّاتی درباره ی عالم و آدم خبر می دهند. گزاره‌های انشایی، به قضایای هنجاری و ارزشی گفته می شود. چ: گزاره‌های اخباری ای که در متون دینی آمده اند، حقیقت دارند؛ یعنی درست و مطابق با واقع اند. چون گوینده شان کسی است که به همه چیز داناست. نیز احکام و قضایای هنجاری و ارزشی ای که در این متون آمده، کارآمدترین و سنجیده ترین و درست ترین احکام و قضایای هنجاری و ارزشی اند. چون خداوندی علیم و حکیم و قادر، آنها را بیان کرده است. ح: بعضی از گزاره‌های اخباری و انشایی (بعضاً مبنایی) ای که فلسفه‌ها و علوم جدید/مدرن بر پایه ی آنها استوار شده اند، به برخی از گزاره‌های اخباری و انشایی (بعضاً مبنایی) ای که در متون دینی آمده اند، مربوط اند و با آنها متضاد و متعارض هستند. به ویژه در علوم انسانی مدرن، از پاره‌ای از مهمترین وجوه وجود انسان، غفلت شده است. خ: این تضادها و تعارض‌ها و غفلت‌ها، ایجاب میکنند مسلمانان علوم جدید/مدرن را اصلاح کنند؛ یا علومی پدید آورند که با گزاره‌هایی که در متون دینی ایشان آمده، سازگار یا علی‌الأصول بر آنها مبتنی باشند.

ادعا ندارم که به همه ی بیش فرض‌های مقبولِ قائلان به «علم دینی»، اشاره کرده ام. اگر صورت بندی بالا درست (هر چند ناقص) باشد، همان پرسش‌هایی که پیش تر مطرح شد، در برابر ایشان نیز وجود دارد. پرسش‌هایی که فقط به بخشی از آنها اشاره کردم و بدون ارائه ی پاسخ‌های شفافِ استدلالی برای آنها، بار علم دینی به منزل نخواهد رسید.

من بر این باورم که به جای طرح ایده ی «علم دینی»، باید «اصلاح اندیشه ی دینی» و «تفکر انتقادی» را پی گرفت. و اینجا مجال بسط این دو نیست.

طریقه

بسج دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران/ شماره اول/ اسفند ۹۳

خواهشاً بعدی‌های ما را دریابید!!!

محمد یزدان

فردا شنبه یازده بهمن ماه.

باید دوباره سر کلاس‌های دانشگاه رفت و مشغول ... شد!

با کَلّی شور و شوق و در سر داشتن این سوال که استاد‌های این ترممون چه طورین؟!

صبح ساعت ۷:۱۵ دقیقه به سمت دانشکده روانه شدیم!

بعد از گذروندن کَلّی ترافیک موفق شدیم ساعت ۸:۰۵ دقیقه به دانشکده برسیم! دوان دوان به سمت لیست آموزش رفتیم تا ببینیم باید سر کدام کلاس برویم و بنشینیم؟! بالاخره رسیدم.....!

ابتدا از چشمی بالای در داخل کلاس را خواستم ببینم اما دوستان قبلاً لطف کرده بودن و پرش کرده بودن! صدایی هم از کلاس نمی آمد! به هر حال دست گیره در را پایین و فشاری به در آوردم، اما در باز نشد! با خودم گفتم این در هم احتمالاً کمی مشکل دارد و دوباره امتحان کردم اما باز اتّفاقی نیفتاد! با خودم گفتم احتمالاً کلاس استثنا جای دیگری برگزار شده! شروع کردم به گشتن کلاس‌های دیگر...

که ناگهان متوجّه شدم تنها کلاسی که پر هست کلاس ۲۰۳ هست که چند دانشجوی ارشد به انتظار استادشان نشسته اند بلکه بیاید!

بله...

این کار هر ترم من هست که اول ترم با کَلّی ذوق شوق به دانشکده می آیم که شاید این ترم با ترم‌های دیگر فرق داشته

باشد!

بگذریم...

بعد از گذشت دو هفته، تقریباً همه کلاس حداقل یک بار برگزار شد!

یکشنبه/ ساعت ۱۰:۳۰ /وسط کلاس یکی از اساتیدی خوهمون:

صفحه اول پاورپوینت با این آیه از قرآن شروع می شد:

لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ

چرا به آن چیزی که می گوئید عمل نمی کنید!

یکی از نظریه‌هایی که برای یادگیری وجود داره اینه که اکثر افراد به طور بصری مطالب رو یاد می گیرند و تعدادی هم شنوایی که تعدادشون کمتر از بصری هاست و تعداد

کمتری جنبشی و تعداد کمتری هم لاسمه ارتباط بر قرار می کنند و یاد می گیرند. پس بچه‌ها برای اینکه بتونید ذهن همه

رو درگیر خودتون و مطلبتون بکنید باید از روش تدریس‌های مختلفی استفاده کنید تا همه مخاطبین تون رو بتونید در بر بگیرید. مثلاً از روش روش دیالکتیک برای ایجاد

درگیری دو طرفه بین شاگرد و استاد و یا روش حل مسئله و... یا اینکه هر از گاهی فیلمی در راستای درس تون پخش که کلاس از خشکی در بیاد و ...

همین‌طور که داشتیم به حرف‌های استادمون گوش می کردم متوجّه شدم که استادمون به یک دونه از حرف‌هایی که می زنه خودش عمل نمی کنه!

بگذریم بعد از مدّتی استاد از ما به خاطر اینه که به حرف هاش گوش نمی دادیم

مدیر مسئول: احسان شمقدری

سردبیر: یاسر سلیمانی

talye.basij@gmail.com

علمی

آردوآنکسپا بر اثر است
پدیدخواهدن حقیقت زبوهوم

ناراحت شد و گفت نمی دونم چرا از کلاس شما ما به مشکل می خوریم اصلاً ورودی‌های شما

بله ؛ استاد هر چی که دلش می خواست به ما گفت اما دریغ از یک نگاه به خودش...

که شاید مشکل از من استاد هستش!!!!

و یکی هم از دانشجو جرات نمی کنه بگه بابا شما خودت تا چند دقیقه پیش می گفتی سر کلاس به صورت متکلم وحده صحبت نکنید و روش‌هایی مثل دیالکتیک رو ضمیمه تدریستون کنید! یا اینکه زمان مفید یادگیری هر فرد به صورت ممتد یک ربع تا بیست دقیقه است!

بله

هر ترم ما این بساط رو داریم یا بهتر بگم داشتیم چون ما آخرمونه و از ما که گذشت...

که اساتیدی سر کلاس‌ها میان که از ایده آل هاشون حرف می زنن و هیچ‌گونه تطابقی با واقعیّت‌های روز ما نداره!

تازه این استاد‌های خوب مون هستن چون حداقل با ایده آل‌های رشتمون آشنا می شیم اما امان از اساتید دیگه ...

متأسفانه حجم متن و البته جایگاه علمی دانشگاه اجازه توصیف سایر اساتید رو به

ما نمی ده!

اما حرف آخر:

خواهشاً بعدی‌های ما رو دریابید!!!